

سلسله دروس استاد آیت الله سید جعفر سیدان دامت برکاته

در شرح کتاب شریف توحید صدوق

جلسه هفتم: پنجشنبه مورخه ۱۳۹۱/۲/۷

مکان: مدرسه علوم دینی حضرت ولی عصر عج

تهیه و تنظیم: قدرت الله رمضان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين و خير الصلاة و السلام على خير خلقه، حبيب إله العالم ابى القاسم محمد ﷺ

و على آله آل الله و اللّٰعن الدائم على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم لقاء الله.

قال الإمام اميرالمؤمنين عليه السلام:

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ افْتَتَحَ الْكِتَابَ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ وَ خَتَمَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ مَجِئَ الْآخِرَةِ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ، فَقَالَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ، وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ اللَّائِسِ الْكِبْرِيَاءَ بَلَا تَجَسَّدَ وَ الْمُرْتَدَى بِالْجَلَالِ بَلَا تَمَثَّلَ وَ الْمُسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ بَلَا زَوَالَ وَ الْمُتَعَالَى عَنِ الْخَلْقِ بَلَا تَبَاعَدَ مِنْهُمْ الْقَرِيبُ مِنْهُمْ بَلَا مُلَامَسَهُ مِنْهُمْ لَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهَى إِلَى حَدِّهِ؛

حدیث شریفی که مورد بحث است، حدیث اول از باب دوم (باب التوحید و نفی التشبیه) از کتاب شریف

توحید صدوق می باشد.

قسمتی از این خطبه شریفه خوانده شد. برخی از توصیفات حضرت حق بیان شد. باید دانست، کسانی

مجازند خدا را توصیف کنند که مستقیم با خدا در ارتباطند. اینها بجاست که خدا را معرفی کنند و ما از معرفی

آنها استفاده کنیم، همانها که حقائق را مستقیم از خدا می گیرند.

در باره خداشناسی باید اذعان نمود که: اصل اثباتش را عقل می فهمد، نفی بسیاری از نواقص و تا حدی

توجه به برخی صفات را باز عقل می فهمد، ولی تشریح مطالب در ارتباط با حضرت حق، از دسترس تعقل و

تفکر خارج است. لذا بسیار سزاوار است که انسان هر چه می تواند تلاش کند بفهمد ائمه معصومین علیهم السلام - که

شان بس والایی دارند - چه فرموده اند.

در توصیف حضرت حق، به این قسمت رسیدم که فرمودند:

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ؛

خود این تعابیر، بیانگر ادب فوق العاده ایشان است. در لابه لای توصیفات خدای تعالی، باز سخن از حمد او

به میان می آید. (لَهُ الْحَمْدُ) ستایش ها همه برای اوست، چه اینکه همه کمالات از ناحیه اوست. همه خیرات از

طرف حضرت حق و نشأت گرفته از اوست.

افْتَتَحَ الْكِتَابَ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ؛

قرآن را با حمد افتتاح کرده.

وَ خَتَمَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ مَجِئَ الْآخِرَةِ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ؛

پایان دنیا و تسویه حساب در عالم قیامت (رسیدن هر کس به حق خود، تفضل خداوند بر همگان، رسیدن اهل طاعت به نتیجه طاعت و اهل عناد به نتیجه عناد، مسئله بهشت و غیره) را نیز با حمد رقم زده است.

کجا؟ در سوره مبارکه زمر، آیات ۶۸ تا ۷۵:

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ * وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجَاءَ بِالنَّبِيِّنَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۚ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ * قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ * وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا ۚ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْثَقَنَا الْأَرْضَ تَتْبَوْنَا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ ۚ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ * وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ۚ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛

و در «صور» دمیده می‌شود، پس همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند می‌میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد سپس بار دیگر در «صور» دمیده می‌شود، ناگهان همگی به پا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند. * و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می‌شود، و نامه‌های اعمال را پیش می‌نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند، و میان آنها بحق داوری می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد! * و به هر کس آنچه انجام داده است بی‌کم و کاست داده می‌شود و او نسبت به آنچه انجام می‌دادند از همه آگاه‌تر است. * و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می‌شوند وقتی به دوزخ می‌رسند، درهای آن گشوده می‌شود و نگهبانان دوزخ به آنها می‌گویند: «آیا رسولانی از میان شما به سوی تان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟!» می‌گویند: «آری، (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند، و ما مخالفت کردیم!) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلّم شده است. * به آنان گفته می‌شود: «از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!» * و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می‌شوند هنگامی که به آن می‌رسند درهای بهشت گشوده شده و نگهبانان به آنان می‌گویند: «سلام بر شما! گوارای تان باد این نعمت‌ها! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید!» * آنها می‌گویند: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم چه نیکوست پاداش عمل کنندگان!» *

(در آن روز) فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده‌اند و با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و در میان بندگان بحق داوری می‌شود و (سرانجام) گفته خواهد شد: «حمد مخصوص خدا پروردگار جهانیان است!».

معلوم می‌شود مسئله حمد خیلی مهم است و نباید انسان از آن غفلت کند. در هر حالی که هست خدا را حمد کند، نعمت می‌آید بگوید: الحمد لله، بلا می‌آید بگوید: الحمد لله. چون توجه داریم که بلا و گرفتاری هم وقتی از ناحیه خدا برای کسی ترتیب داده بشود، یا بر اساس جبران و کفاره گناه است، که جای حمد دارد (چون وسیله‌ای است برای راحتی و خلاصی بنده)، و یا آزمایشی است که اگر من درست عمل کنم موجب ترفیع درجه من است و تکامل من را در پی دارد، که این هم حمد دارد، و یا بخاطر رسیدن به اجرهای خاص الهی است، (فارغ از دائرة امتحان و کفاره گناه)، که باز حمد دارد، در نتیجه همه جا باید گفت: «الحمد لله».

حمد و ستایش الهی خیلی پر خاصیت است در اینکه خدای تعالی عنایاتش را بر انسان زیاد کند. در نعمت‌های معنوی نیز همین طور است. انسان به یک نعمت معنوی می‌رسد، بگوید: الحمد لله، به یک حدیثی می‌رسد و استفاده می‌کند بگوید: الحمد لله، مطلبی از کسی یاد می‌گیرد: بگوید الحمد لله و

الْحَمْدُ لِلَّهِ اللَّائِسِ الْكِبْرِيَاءِ بَلَا تَجَسَّدُ؛

حمد خدایی را که کبریائیت را پوشیده و لباس کبریائیت برای اوست. کبریائیت به این معنا که: او ازلی است، ابدی است، همه خیرات از ناحیه اوست. اما تا بحث از لباس و پوشیدن به میان آید، در ذهن بشر، جسم و جسدی تصوّر می‌شود، مثل انسانی که یک لباسی پوشیده باشد. لذا سریع فرمود: بدون اینکه تجسّد، جسمانیت و محدودیتی مطرح باشد، یعنی همان معنایی که «يُدرَك بالوجدان والفطره و لا يوصف». انسان اجمالاً – با توجه به عظمت هستی – عظمتی می‌یابد ولی هیچ قابل توصیف، تصوّر و تعقل نیست.

و الْمُرْتَدِي بِالْجَلَالِ بَلَا تَمَثَّلُ؛

او ذات مقدسی است که ردای جلال را پوشیده است.

در ارتباط با صفات حضرت حق، انسان می‌بیند که علم، قدرت، حیات، غنی و همه کمالات برای اوست (مرتدی است به ردای جلال)، اما بلا تمثّل. این (بلا تمثّل) را فرمود تا به ذهن کسی تصوّر چیز محدودی نیاید. خیر، ذات مقدسش دور از همه این حرف‌هاست.

بعضی از شارحین، در این قسمت (که چرا در کبریائیت لباس، و در جلال رداء فرمود) استحسانی دارند و گفته‌اند: اول لباس گفته شد، بعد مرتدی؛ لباس در مقام ظاهری، در ارتباط با تن انسان است. و رداء چیزی است که بالای لباس پوشیده می‌شود. آن وقت گاهی فقط توجه به ذات است، و گاهی توجه به صفات هم هست. در بخش اول (توجه به ذات)، لباس گفته می‌شود، در بخش دوم (توجه به صفات)، مرتدی گفته می‌شود. و إسناد اللّباس إلى «الكبرياء»، و الرداء إلى «الجلال»، لما ذكرنا من ملاحظة الذات في الأول، و الصفات في الثاني إذ اللباس إنّما هو للبدن كلّهُ فهو أنسب للإستعارة للذات. و

«الرداء» من التّوابع كما أنّ الصفات توابع (شرح توحید الصدوق، قاضی سعید قمی، ج ۱، ص: ۸۶ - ۸۷).

علی ایّ حال، نسبت به ذات حق، هر چه در نظر گرفته شود (هر قدر هم لطیف و ظریف باشد) باز خدا غیر اوست (کَلَّمَا مَيِّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مُصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ: بحار الانوار، ج ۶۶، ص: ۲۹۳).

وَالْمُسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ بَلَا زَوَالٍ؛

ذاتی را ستایش سزاوار است که بر عرش مستوی است.

عرش معانی مختلف و بحث مفصلی دارد. یکی از معانی عرش «کل خلق» (ماسوی الله) است. برخی از محشین، همین معنا را در اینجا گرفته‌اند. یعنی ذات مقدس حق، مستولی و مسلط بر همه هستی است. نه مثل سلطانی که بر عرشی قرار گیرد که ابتدا، انتها و زوال دارد. خیر، او مستولی بر هستی است، در حالی که زوالی در کار نیست.

مشخص است که استوی به معنایی که در ذهن آید، نیست. به قرینه آیات نفی کننده جسمیّت و محدودیّت، و به قرینه روایاتی که استوی را به سلطه و تسلط معنا کرده‌اند.

وَالْمُتَعَالَى عَنِ الْخَلْقِ بَلَا تَبَاعُدٍ مِنْهُمْ؛

ذات حق از خلق متعالی است، علوّ نسبت به خلق دارد.

تا کلمه علوّ می‌آید باز در ذهن ما مقایسه‌ای پیش می‌آید. نسبت به مخلوق، وقتی می‌گوییم فلان شیء علوّ بر فلان شیء دارد، علوّ مکانی به ذهن می‌آید، فاصله مکانی به ذهن می‌آید، و هرچه آن علوّ بیشتر باشد، فاصله بیشتر خواهد بود.

امام علیه السلام همه را سریعاً نفی فرمود: حضرت حق، به تمام معنا علوّ دارد اما بدون اینکه از خلق دور باشد؛ یعنی دوری مکانی در کار نیست. خدا همین جاست، نزدیک به ماست، از ما به خودمان نزدیک‌تر است (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: سوره ق، آیه ۱۶)، در عین حال متعالی است. متعالی است از این جهت که از صفات ممکن منزّه است، از همه نقایص منزّه است. او غنی مطلق است و ما فقیر مطلق و نقص مطلق‌ایم.

الْقَرِيبُ مِنْهُمْ بَلَا مُلَامَسَةٍ مِنْهُمْ لَهُمْ؛

قریب به خلق است بدون اینکه لمس و مسّی در کار باشد یا حسی به او اصابت کند.

همه اینها در این جهت است که یک اصل مهم را بیان کند، اصلی که منشأ بسیاری از اشتباهات، غفلت از آن اصل است، و آن اصل «عدم صحّت مقایسه خالق با خلق» است.

از اوصافی که در ارتباط با خلق مطرح است، این است که اگر فاصله دو شیء از هم کم باشد، می‌گوییم نزدیک هم‌اند و وقتی فاصله زیاد شد می‌گوییم دورند. این امور در مورد حضرت حق راه ندارد.

خلاصه، هر آنچه در ارتباط با مخلوقات است، در ارتباط با حضرت حق (به این معنایی که ما می‌فهمیم) غلط است و راه ندارد؛ بلکه حضرت حق، بیرون از همه این حرف‌هاست. در عین حال، فطرت می‌یابد او را، جلالت و عظمتش را می‌فهمد، و آنچه وسیله خضوع و خشوع در پیشگاهش بشود آن را متوجه می‌شود.

لَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَى حَدِّهِ؛

برای خدا حدّ و اندازه‌ای نیست، نه حدّ عقلی، نه حدّ وهمی و نه حدّ خارجی. حدّ، به هر معنایی که فرض شود در ارتباط با خدا راه ندارد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ